

ازکیل میاهله له

ع. ابهرامی



مرگ

می‌خواهی بدانی؟
مادرم در چهل و پنج سالگی مرد
برادرم نیز در چهل و دو سالگی از پی او رفت.
می‌خواهی بدانی؟
مادرم نوبی خانه سفیدها نظافت می‌کرد
و چرک تن آن‌ها را از در و دیوار حمام‌هایشان می‌شست.
یک شب به عالم بی‌هوشی رفت
و برادرم...
دو سال سرطان سر به جانش گذاشت
و او را نوبی خاک و خاشاک غلتاند.
می‌خواهی بدانی
مادربزرگم در هشتاد سالگی از دنیا رفت
او هم سال‌های عمرش را در کار شست‌وشو گذاشت
و می‌دید چه طور زندگی‌اش
با کثافت وجود سفیدها
در فاضلاب فرو می‌رود.
چه بسیار کسان که از شاخه درخت تبارمان شکسته‌اند
چه آن‌ها که می‌شناسیم‌شان و چه آن‌ها که نمی‌شناسیم‌شان.
و آن غول سفید،
می‌گویند مردی که سلاخی‌اش کرده بود
دیوانه است

و چه روزها که به خواب می‌بینم
مردگان عزیزم را که آن سوی رود ایستاده‌اند
کوچک‌اند و مرا هنوز توان گذر از رود
و پیوستن به آن‌ها نیست

ازکیل میاهله له^(۱) به سال ۱۹۱۹ در
پرتوریا (آفریقای جنوبی) متولد شده است.
کودکی را به شبانی گذراند، اما بعدها سه سال
در کالج سن پیتر (ژوهانسبورگ) درس خواند
و از آدامز کالج شهر ناتال گواهی نامه معلمی
گرفت. چهار سال در دبیرستان‌های
ژوهانسبورگ درس داد و هم‌زمان با کار
تدریس با مجله درام (طبل) نیز همکاری
می‌کرد. فعالیت‌های میاهله له بسیار
موفقیت‌آمیز بود، تا جایی که موفق به دریافت
جایزه‌ای شد که اختصاص به نویسندگان
شایسته سیاه‌پوست داشت: ممنوعیت از
تدریس!

ازکیل میاهله له اولین مجموعه قصه
خود را با نام باید زیست به سال ۱۹۴۱ به
چاپ رساند. میاهله له در سال ۱۹۵۷ با زن و
سه فرزندش آفریقای جنوبی را ترک گفت.
نخست در نیجریه درس می‌داد و بعد به
پاریس رفت و سرپرست کنجره آزادی
فرهنگی آفریقا شد. سال ۱۹۶۶ را در نایروبی
ادبیات انگلیسی تدریس می‌کرد و از سال
۱۹۷۶ [تا سال ۱۹۷۲، که سال انتشار بهترین
است باور کنید است و شعر مرگ نیز برگرفته
از همان کتاب است] در دانشگاه دنور (ایالات
متحده) مدرس انگلیسی بوده است.
میاهله له در اصل نثرنویس است. از
خیابان دوم (۱۹۵۹) زندگی‌نامه او است که
بارها به زبان‌های مختلف ترجمه شده است.
از آثار دیگر او می‌توان اثر زندگان و مردگان
(۱۹۶۱)، در گوشه B، تصویر آفریقا و صدایی
در برهوت یاد کرد.
تصویر آفریقا (۱۹۶۲) تجزیه و تحلیل
مترقیانه‌ای از ادبیات آفریقا در زمینه سیاسی
آن است. میاهله له به سال ۱۹۷۸ به آفریقای
جنوبی بازگشته است. شعر میاهله له ظنبن
خشم فروخورده آفریقای سیاه است.

و می‌کوشم بانگ بردارم و صدایشان کنم
و آن کسان از آن دورها دست تکان می‌دهند و لیخند بر لب دارند
و از آن دورها، در دوردست
در آن سوی آب به تدریج محو می‌شوند
و آب مرا در خود فرو می‌کشد
و به درون صبحگاه هستی تف می‌کند.

... سال‌ها اعدام سپاها را نظارت کرده بود

و حالا مثل گاو میش
سلاخی‌اش کرده بودند.

وقتی خبر مرگ آن هیولا
خبر مرگ آن جانور خونخوار رسید
همه خندان خندان پای کوبیدند.
با خاکستر این ستمگر چه می‌بایدان کرد؟
تاوان این همه بردوش کیست؟
چه بسیار کسانمان که زیر اربابه‌های آتش جان باختند؛
خون‌بهای اینان را چه کسی با خون خود تاوان خواهد داد؟
و صداهایی به فریاد برخاست که «کفایت نمی‌کند»
مرگ یک ستمگر کفایت نمی‌کند!
انتقام از آن من است، از آن تو و از آن او،
چنین است واپسین گواهی مردی که
بر صلیب دردش می‌خکوب کرده‌اند.

... و می‌گویند سلاخی که دشنه‌اش را تا دسته
در گردن آن ستمگر نشانند دیوانه بود
و همه مردمان شریفی که
بر اربابه‌های آتش آن ستمگر می‌رانند
صحنه کشتار وی را چنان نظاره می‌کردند
انگار هرگز سخنی از مرگ غولان نشنیده بودند
آن گونه که زیسته بودند،
و داستان غوکی را نشنیده بودند
که درزهای شکم‌اش تاب آن همه فشار را نیاورد
و غوک بی‌نوا یک باره ترکید.

چه می‌شود اگر جای سرباز گمنام بودم،
یا مگسی با وزوز خود ملازمم بود؟
چه می‌شود اگر لاشه‌ مرا در موسیقی آرگ خیسانده بودند
یا نیاکانم مرا تا منزلگاهم برده بودند؟
من از هم‌اکنون
پژواک آینده فریادها را می‌شنوم
نعره توده‌های زخم خورده را که فریاد برمی‌دارند،
«تاوان این همه بردوش کیست؟
تاوان این همه بر دوش کیست»

می‌خواهی بدانی؟ —
زیرا من موجود مرگباری را
درون خود می‌پرورم
چون من جز به خون فرو نمی‌نشیند

می‌خواهی بدانی —
چرا این همه را می‌گویم؟
آن کسان آن سوی آب را
با ما چه کار است؟
از کجا بدانم؟
این بیست سال را
مرگ مثل فوج لاشخورها
بر فراز سرم چرخ زده است
و دم به دم نزدیک‌تر شده است
و اکنون بالای سرم بال بال می‌زند
مثل فوج لاشخورها
در این زمانه بی‌رحم
به روزگاری که اسباب شکنجه
دم دست همه احمق‌ها، همه مستبدها
و همه آدم‌های کلیساست، همه مثل هم‌اند،
و همه مثل هم برآند تا بدعت‌گذاران را به راه بیاورند

و به ما گفته‌اند
وقتی آن غول به خاک افتاد
حتا فرصت نکرد دو کلمه دعا بخواند

و چنین است که
برای کشتن مگسی
خانه را به آتش می‌کشند
و برای کشتن آتش
سرزمینی را در سیلاب غرق می‌کنند
و برای نجات سرزمینی
جهان را در خون غرقه می‌کنند
و برای تضمین مرزهای جنون رنگ خود
گله وار ما را به گتوها می‌رانند
روانه زندان‌هامان می‌کنند
خرد خرد می‌کشندمان
چرا که ما نشانه‌هایی هستیم
که خواب‌هایشان را برمی‌آشوبیم
چرا که آنان انوار مشتعل نئون‌اند